

پاره‌ها و نکته‌ها

یادی از پیاره و از تم هم

میرجلال‌الدین کزازی*

استاد زبان و ادبیات فارسی

فرهنگ فرمند و گرانسنگ ایرانی، در درازنای تاریخ دیرپاز و پرنشیب و فراز این سرزمین سپند ورجاوند، فرهنگی بوده است همواره پویا و زیا و پایا. پویایی فرهنگی، به ناچار، پویایی زبانی را در پی آورده است؛ زیرا زبان، به شیوه‌ای ناسازوارنه (= پارادوکسیکال) هم بستر فرهنگ است و رخشان‌ترین و بازنمای‌ترین آینه آن، از سویی؛ هم، از دیگر سوی، یکی از بنیادین‌ترین خاستگاه‌های فرهنگ است و یکی از زایاترین سرچشمه‌های آن.

بهره‌جوی از نگاره و انگاره‌ای پندارینه، می‌توانیم بر آن بود که فرهنگ به رودی می‌ماند پیوسته پویان و روان در بستری که زبان، فرایش آن، می‌گشاید و می‌گسترده. رود، هرچه بیش نیرومند و خروشان و پرتکاپوی باشد، با بستر درمی‌آمیزد و بر آن، نشان می‌نهد و از آن، نشان می‌ستاند. هر کدام از این دو رنگ و آهنگ و هال و هنجار آن دیگری را به خود در می‌تواند پذیرفت: هرچه آهنگ پویه در فرهنگ تندتر باشد و بنیروتر، زبان را بیش دگرگون می‌سازد و دگرگونی افزون‌تر در زبان، بیش در فرهنگ کارساز خواهد بود و نشان‌ده.

هم از این روست که فرهنگ زنده و تپنده ایران و پویه پایدار و پرشتابش، همواره، دم تپندگی و زندگی و پویندگی را در کالبد زبان‌های ایرانی درمی‌دمیده است و این زبان‌ها را، در ساختارهای گوناگونشان، به سوی سودگی و سادگی و سختگی می‌برده است، بی آنکه ستواری و سنجیدگی آنها را زیان برساند و به آشفتگی و فروگستگیشان، دچار بیاورد.

سامانمندی و درهم‌تیدگی در زبان‌های ایرانی نیز ویژگی و هنجاری است همچنان در پیوند و بازسته به درهم‌تیدگی و سامانمندی در فرهنگ ایرانی. بر پایه آنچه نوشته آمد، پیوستگی و هنجارمندی و بآیینی در زبان‌های ایرانی، از آن میان در زبان پارسی یا زبان‌ها و گویش‌های بومی ایرانی که هم‌اکنون در شماری بسیار، در پهنه ایران‌شهر روایی دارند، زمینه‌ای است نیک‌زبینه و مایه‌ور، در پژوهش‌ها و کندوکاوهای تاریخی یا پیشینه‌شناختی، در زبان‌های ایرانی و و به شیوه‌ای دانشورانه، به دست دادن سرگذشت دیگر گشت این زبان‌ها.

بر همین پایه، خداوند این خامه تاکنون چند جستار در سرگذشت واژه‌های بومی و گویشی نوشته است و چگونگی دیگرگشت آنها را نشان داده است. در این جستار نیز، چند واژه دیگر در کردی و پارسی کرمانشاهی بررسی می‌آید:

۱. گشتل: گشتل واژه‌ای است که در کردی در معنی بسیار گردنده و در پویه به کار می‌رود و از آن کسی را می‌خواهند که دل در گرو گشت و گذار دارد و دیری ماندن در جایی را بر نمی‌تابد. می‌توانم انگاشت که این واژه از دو پاره گشت + آل ساخته شده است: گشت بُن اکنون (= بن مضارع) است از سرواژه (= مصدر) گشتن و آل پساونندی است که در زبان پارسی، چندان پُر کاربرد نیست. می‌تواند بود که «آل» ریختی کوتاه شده از «آل» باشد: پساونندی که

در واژه‌هایی چون همال و چنگال و دنبال دیده می‌آید. اگر گشتل را ریختی از گشتال بدانیم، این واژه در ریخت یکسره به چنگال مانده خواهد بود که ریخت کوتاه شده آن: چنگل، در سروده‌های کهن، کاربرد یافته است. نمونه را، سخنسرای نسابور، امیرمعزی، گفته است:

تذرو سوسن و قمری گرفت، در چنگل؛ پلنگ لاله کوهی گرفت در چنگال^(۲)

نیز بانااور چنگرن رودنواز، رودکی، راست:

پرکنده چنگ و چنگل ریخته؛ خاک گشته؛ باد خاکش بیخته^(۳)

از دید معنی‌شناسی، گشتال یا گشتل در کاربرد، بدرست، برابر می‌افتد با گشتول در پارسی کرمانشاهی که ریختی است از گشتور که در آن «ر» به «ل» دیگرگونی یافته است. این واژه از گشت + اور ساخته شده است. «اور»، در آن، پساوندی است که ویژگی پایدار را در کسی آشکار می‌دارد و تنها در چند واژه، در زبان پارسی، کاربرد یافته است: گنجور؛ مزدور؛ رنجور؛ دیجور؛ آژور.

۲. پیاره: پیاره در کردی همواره پیوسته با واژه باوه به معنی پدر به کار برده می‌شود و در آمیغ (= ترکیب) باوه پیاره، به معنی پدراندر یا ناپدری، می‌تواند بود که ریختی از واژه پدر باشد. این واژه، در اوستایی، «پتر» بوده است و و نیز «پتر» و در پارسی میانه نیز، «پتر». ریختی از پدر، «پیر» می‌تواند بود. در زبان کردی، «د» به «ی» دیگرگون می‌تواند شد؛ نمونه را، واژه‌هایی چون کیخدا، کیوانو، گیّه، گیاخانه، گیاکر که ریخت‌های کردی کدخدا و کدبانو و گده و گداخانه و گداکن‌اند. نمونه‌ای دیگر نغزتر، «ویار» است که ریخت کردی گذار یا گذار است و در پهلوی «وتار» بوده است. در پی دیگرگونی پدر به پیر، می‌تواند بود که در آگندگی (= شباع) در واژه رخ داده باشد و بواک (= مصوت) کوتاه: «-» به بواک بلند: «آ» دیگرگشته باشد و «پیر» به ریخت پیار در آمده باشد^(۴). در فرجام، با افزودگی پساوند بازخوانی «-» (= ه) بدان، «پیاره» شده باشد. ریخت کهن تر واژه را اگر بازخواهیم ساخت، «پیارگ» خواهد بود. پساوند، از آن روی، به واژه افزوده آمده است که خواست از آن، پدرخوانده است: کسی که پدر نیست؛ اما به پدر می‌ماند و جای پدر را، برای فرزندان، می‌تواند گرفت. نیز، از دیگرسوی، می‌تواند بود که زمانی معنای پدرخواندگی، در واژه پیاره، اندکی رنگ باخته است و این واژه، به تنهایی، روشن و رسا، آن معنی را باز نمی‌توانسته است تافت؛ از این روی با واژه آشنا تر باوه، به معنی پدر، پیوند گرفته باشد و آمیغ «باوه پیاره» را، در زبان کردی، پدید آورده باشد.

۳. تم: تم واژه‌ای است کهن و در زبان پارسی کمابیش کم کاربرد. تم هم پرده‌ای است که در پی بیماری، چشم را به تیرگی می‌کشد؛ هم گرد یا مهی است تیره و انبوه؛ نیز، با کاربردی گسترده‌تر، هرگونه تیرگی بسیار، از آن میان، خورشید گرفتگی. این واژه، در ایرانی باستان، «تمه» بوده است و در اوستایی، «تمه» و در پهلوی، «تم» و در سانسکریت، تامس^(۵).

نمونه را، اسدی توسی، در گرشاسب‌نامه، از بتی شگفت در آبخوست (= جزیره) هدگیر، سخن گفته است، دو تاپشت و انگشت افراشته و به کردار اندوهناکان، سر در پیش داشته که در هر بامداد، بانگ می‌زده است و سردباد از نهاد برمی آورده است و اشک می‌افشاند است: اشکی درمانگر که بیماری‌های دشوار و رنجبار را بدان درمان می‌توانسته‌اند کرد:

شود، ز اشک او، درد بیمار کم؛ ز رخ، زنگ بزداید؛ از دیده، تم^(۶)

هم او، در همان رزمنامه، چنین از گردی تیره و تودرتوی یاد آورده است که پرده بر چشم گردانِ گردانگیز درمی کشیده است:

زبس گرد، چشم جهان تم گرفت زبس کشته پشت زمین خم گرفت^(۷)
نیزسخن سالار نامبردار شروانی، خاقانی، راست:

از آنگه که خاک درت سرمه کردم به چشم سعادت درون، تم ندارم^(۸)
دانای روشن رای و اندیشه آرای قبادیان نیز، ارج والای معنی را در سخن بدین سان باز نموده است:

چو برق روشن و خوب است، در سخن، معنی؛ برون ز معنی، دیگر بخار [تار] و تم است^(۹)

این واژه، در کردی، هنوز در معنی مه انبوه و هوای تیره فام کاربرد دارد و در شاخه‌ای از این زبان، در ریخت «تمه» که ریختی پساوندی از آن می‌تواند بود و در معنی مه آلود و تاریک، نکته‌ای نیک نغز و شگرف و شایسته بررسی و ژرف کاوی، در پیشینه‌شناسی واژه تم آن است که در کردی کهن‌تر، ریختی از این واژه کاربرد داشته است که بس دیرینه می‌تواند بود: «تمس»^(۱۰). در کردی کرمانشاهی، ریختی دیگر از واژه تم به کاربردده می‌شود: تملوله و تم تملول، در معنی مه و تیرگی بس انبوه پیچاپیچ و تودرتوی.

۴. ورجه و رجه: این واژه را کرمانشاهیان هنگامی در کار می‌آورند که می‌خواهند از جست و خیزی پی‌درپی و پایدار سخن بگویند، از گونه جست و خیزهای کودکانه که گاه پایان‌ناپذیر می‌نماید. از دید معنی‌شناسی، دوبارگی در واژه، نشانه درنگ بیشتر بر آن و نیز نیرو بخشیدن بدان است: ورجه بسیار پایدار.

ورجه از دو پاره ساخته شده است: «ور» که ریختی است گویشی از پیشاوند «بر» که فراز را نشان می‌دهد با «جه» که همچنان ریختی است کمابیش مردمی و گویشی از «جه»: بن اکنون از جستن. خاستگاه این ریخت دیرینه می‌تواند بود و همانندی واج با بواک (=مصوت)، در نوشتار. از آن روی که «ه» در فرجام واژه با «-» یا آنچه به نادرست هاء غیر ملفوظ نامیده می‌شود، در نوشتار یکسان می‌نماید، این دگرگونی در واژه رخ داده است. نمونه‌ای دیگر، همانند و همساز با و رجه، واژه «شیرجه» است که در بُن، «شیرجه» بوده است، به معنی جهشش شیرانه. نمونه‌هایی دیگر که از زبان گفتاری به زبان نوشتاری و به ادب پارسی نیز راه جسته‌اند، یکی واژه «شبه» است که در پهلوی «شپگ» بوده است، به معنی هر آنچه در سیاهی به شب می‌ماند. این واژه که ریخت تازیکانه آن شَبَق است، نامی شده است سنگی تیره فام را که آن را دارای ویژگی‌های شگفتاور می‌دانسته‌اند. این واژه، در ریخت شَبَه کاربردی گسترده یافته است. نمونه را، این بیت از شاهنامه که آغازینه داستان بیژن و منیژه است:

شبی چون شَبَه روی شسته به قیر؛ نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر

هم از آن است که واژه، در ریخت پساوندی، شبهی می‌شود نه شبگی یا شبه‌ای. نمونه‌ای دیگر واژه شبه است که ریخت پساوندی آن نیز شبهی است نه شبگی یا شبه‌ای. نمونه‌ای دیگر بسیار آشنا، واژه ده است، در آمیغ‌های شمارینه که در همه آنها «ده=dah» به «ده=da» فروکاسته است: در شمارهایی از یازده تا نوزده.

یادداشت‌ها

(۱) من واژه انگشتال را در برابر واژه digital در پیش نهادم.

(۲) دیوان امیرمعزی، تصحیح و تحشیه عباس اقبال آشتیانی، به اهتمام عبدالکریم جریزه‌دار، انتشارات اساطیر/۴۴۸.

- (۳) لغت فرس، اسدی توسی، به کوشش محمد دبیرسیاقی، کتابخانه طهوری/۱۲۴.
- (۴) نمونه‌ای دیگر، زال است، نام پدر رستم، که با دیگر گشت «ر» به «ل»، ریختی است برآمده از «زار» و «زار» نیز ریختی در آکنده است از زر که نمونه را در آمیخ رستم زر، به معنی رستم پور زر (جزال)، کاربرد یافته است. نمونه دیگر همانند با این واژه، سال است که ریختی است از سرد. سال که با همین ریخت در پهلوی به کار می‌رفته است، در اوستایی، سرد sar d و در پارسی باستان تُرد و تُرد بوده است. در دگرگونی واژه، «د» از فرجام آن افتاده است و با دیگر گشت «ر» به «ل» و در آکنده گی آن، سرد به ریخت سال درآمده است. هنوز، ارمنیان نوروز یا سال نو را نوسارد می‌گویند.
- (۵) فرهنگ ریشه‌شناسی فارسی، محمد حسن دوست، فرهنگستان زبان و ادب فارسی/ زیر تم.
- (۶) گرشاسب‌نامه، اسدی توسی، به اهتمام حبیب یغمایی، کتابخانه طهوری/۱۶۴، بیت ۲۵.
- (۷) همان/۱۰۵، بیت ۸۷.
- (۸) دیوان خاقانی، ویراسته دکتر میرجلال‌الدین کزازی/ چاهه ۷۴، بیت ۲۴.
- (۹) دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو قبادیانی، به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق، موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل/۴۰۸، بیت ۲۴. در دیوان، بخار و تار و تم آورده شده است.
- (۱۰) دوست دانشور و کردشناسم، مردان محمدعلی سلطانی، این نکته نغز و ارزشمند را با من در میان نهاده است و داد ژرف‌اندیشی و نازک‌نگری داده است.